

بیرون آورده بلکه او را چنانکه شایستهٔ مقام اریست با انتخاب اشعار وی بفارسی زبانان معرفی نموده‌اند. در هندوستان اشعار صائب انتخاب شده و بچاپ هم رسیده است ولی کشش و پیوندی که میان صائب و کالی وجود دارد منتخبات آقای کالی را بکلی ممتاز ساخته است

انتخاب اشعار صائب که بعضی کاملاً سبک هندی و مضامین بیچاپیج دارد کسی را شایسته است بآن دست زند که هم شاعر و شعرشناس و هم سبک و سلیقهٔ صائب را بدست آورده باشد

آقای کالی جدی وافر صرف کرده و کمتر از چهار هزار بیت را برگزیده‌اند. امید است هر چه زودتر بطبع آن اقدام فرمایند و ادبیات فارسی را ارمغانی نیکو آورند

صائب تبریزی

بقلم آقای کالی

از وقتیکه من باشعار ابن شاعر نازک خیال آشنا شدم فوق‌العاده افکار عمیق و خیالات دقیق او مرا مجذوب کرد و همواره آرزو میکردم که فرصتی بدست آورده منتخباتی از گفتار او جمع و در معرض انظار بگذارم. مخصوصاً وقتی دیدم که این شاعر شکفت خیال بطوریکه باید معروف هموطنانش نیست علاوه بر فزونی تأثر این فکر در من بیشتر میشد و حالا که این فکر صورت عمل گرفته زیاده از حد خوشوقت هستم. چون لازم بود مقدمهٔ شرح حالی از حضرتش نوشته شود و در این تذکره‌های موجود چیزیکه منظور بود ندیدم پس از تجسس معلوم شد آقای میرزا محمدعلی خان تربیت در سنه ۱۳۴۱ شرح حالی از مشارالیه در مجله گنجینهٔ المعارف تبریز شماره پنجم نوشته‌اند آن شماره را بدست آورده نسبتاً کامل یافتیم لذا نخست آنچه طرف احتیاج است

عیناً از آن مجله نقل و پس از آن نظریه خود را مینگارم :

« سلسله نسب مولانا سید محمد علی صائب تبریزی بشمس الدین تبریزی معروف میرسد . و الا ماجدش میرزا عبدالرحیم که یکی از نجار معتبر تبارزه عباس آباد اصفهان بود از جمله اشخاصی است که بامر شاه عباس اول از تبریز کوچیده و در عراق متوطن شده و پسرش صائب در بلده اصفهان نشو و نما کرده و در آن شهر شهرت یافته است و بیت ذیل مشعر بوطن اصلی او است :

صائب از خاک پاک تبریز است هست سعدی کراز گل شیراز

مولانا بعد از وصول بسن تمیز زیارت بیت الله مشرف شده و در حین عبور قصیده ای در منقبت « حضرت رضاع س » انشا کرده و این بیت از آنجا است :

لله الحمد که بعد از سفر حج صائب عهد خود تازه بساطان خراسان کردم

از بعضی غزلهای صائب چنان مفهوم میشود که بعد از مراجعت باصفهان از وضع ایران دلگیر شده و رنجیده خاطر گردیده است و لذا بخیال سفر هند افتاده و در شهردر سنه ۱۰۳۶ از اصفهان خارج شده است و غزل ذیل از آنها است :

طلائی شد چون ساقی بگردان جام زرتین را

بکش بر روی او راق خزان دست نگارین را

دل مرا لحظه از داغی بداغ دیگر آویزد

چو بیماری که گرداند ز تاب درد بالین را

بجای لعل و گوهر از زمین اصفهان صائب

بلک هند خواهد برد این اشعار رنگین را

مولانا صائب بعد از آنکه بشهر کابل رسیده ظفر خان متخلص به « احسن » که به نیابت حکومت پدر خود خواجه ابوالحسن تربتی در آن شهر مقیم بوده است از مولانا حق شناسی کرده و مدتی آن بزرگوار را در نزد خود معزز و محترم نگاه داشته و مشارالیه نیز بواسطه مدایح

و قصاید نام وی را زنده و جاوید ساخته .

ظفر خان مشارالیه نیز در بعضی از مقاطع غزلهای خود مولانا صائب را بخوبی اسم برده و از آن جمله است :

طرز یاران پیش احسن بعد از این مقبول نیست
تازه گوئیهای او از فیض طبع صائب است

در تاریخ ۱۰۳۹ ظفر خان مزبور که بجهت تهنیت « شاه جهان پادشاه » بطرف دکن حرکت میکرد صائب را نیز همراه خود برده و مولانا بعد از ورود بحضور سلطان بلقب مستعد خان و بمنصب « هزاره » سرافراز شده است .

مؤلف تذکره « خیر الیان » مینویسد مولانا قبل از رفتن به هند روزی در مجمعی از دوستان بوده و « حقاہ » نامی از درویش در آن میان حضور داشته است مولانا صائب را بلقب مستعد خان مخاطب ساخته و از آن به بعد بدین عنوان مشهور شده است .

در سال ۱۰۴۲ ظفر خان مشارالیه بحکومت کشمیر منصوب شده و در موقع حرکت مولانا صائب نیز نظر بسابقه مودت و الفتی که با او داشته همراه او بکشمیر رفته و در همان ایام پدر مولانا بجهت برگرداندن پسر از اصفهان به هند آمده و بانفاق فرزند خود بایران برگشته اند و بیت ذیل از غزلی است که در مملکت هندانشا شده :

خوش آرزویکه صائب من مکان در اصفهان سازم

زوصف زنده رودش خامه را رطب اللسان سازم

بیت ذیل هم از غزل معروف او است که بعد از عودت باصفهان به نواب جعفر خان وزیر اعظم نوشته و فرستاده و مشارالیه پنج هزار روپیه از هند در مقابل آن غزل سله و جایزه ارسال کرده است :

دور دستار باحسان یاد کردن همت است

ور نه هر نخلی بیای خود نمرمی افکند .

مولانا بعد از آنکه از مملکت هند برگشته تا آخر حیات در نزد

سلاطین صفویه معزز و محترم زیسته و از طرف شاه عباس ثانی بلبق
ملك الشعرائی ممتخر شده است ولی در روز جلوس شاه سلیمان اشعاریکه
منظوم ساخته و مطلع آن این است :

احاطه کرد خط آن آفتاب تابان را

گرفت خیل بری در میان سلیمان را

شاه سلیمانرا بجهت حسن صورتیکه در جوانی داشته بغیظ آورده
و تا آخر عمر بامولانا تکلم نکرده است مولانا سه چهار سال بعد از جلوس
وی در شهر اصفهان وفات کرده و در آنجا مدفون است و عبارت « صائب
وفات یافت » ۱۰۸۱ تاریخ اوست .

مولانا دواوین متعدده دارد مجموعه آثارش قریب به یکصد و
بیدست هزار بیت است بیشتر بغزل پرداخته قصیده و مثنوی نیز دارد
بعضی نثرهای بلیغ و خطبه دیوانی نیز نوشته و یکی از دواوین وی بزبان
ترکی است کلیتات وی عبارت از یک سفینه‌ای مملو از مواظ و آداب و جنگی
پراز حکمت و امثال است و اکثر ابیانش بمقام ضرب المثل رسیده و در
السنه و افواه ساری و متداول است ولی غالب مردم منباب عدم اطلاع
بکلمه « لادری قائله » منسوب میدانند و نمیدانند اغلب آنها در دواوین
صائب مندرج و موجود است و چقدر جای حیرت است که چنین شاعری
در مملکت ایران الحال شهرتی ندارد و مجموعه گران بهای او در ایران
بطبع نرسیده است خیلی محتمل است که همین عدم اطلاع مردم مکتسب
و ناشی از نگارش دونفر تذکره نویسان متأخر باشد .

لطفعلی بك اذر در « آتشکده » گفته صائب در مراتب سخن
گستری طرزی خاص دارد که شباهتی بفضحای متقدمین ندارد دیوانش
یکصد و بیدست هزار بیت است بعد از مراعات بسیار این چند بیت از دیوان
او انتخاب شد .

رضاقلیخان صاحب جمع الفصحای نیز تقریباً همینطور نوشته است .

جز دو نفر فوق الذکر سایر تذکره نویسان بالاتفاق تمجید
فوق العاده از صائب کرده اند .

طاهر نصیر آبادی که یکی از معاصرین صائب بوده در تذکره خود
شرح مفصلی از وی نوشته و چنین میگوید: میرزا صائب از علو فطرت
و هایت شهرت محتاج بتعریف نیست انوار خورشید فصاحتش چون ظهور
خور عالم گیر و مکارم اخلاقتش چون معانی رنگین دلپذیر خامه یگانه
دوزبانش بتحریر سه انگشت بچهار رکن و شش جهت پنج نوبت گرفته .

مؤلف تذکره ریاض الشعراء مذکور داشته که صیت سخنوری
صائب از قاف تا قاف جهان رسیده و خوان نعم کلامش از شرق تا غرب
کشیده معاصرین را با وی همسری محال و دغدغه برابری چه مجال ؟

میرزا غلامعلی آزاد در « سروازاد » نوشته از آن صبحی که آفتاب سخن
در عالم شهود بر تو انداخته معنی آفرینی باین اقتدار سپهر دوار بهم
رسانده چنانکه خود او گفته :

ز صد هزار سخنور که در جهان آید

یکی چو صائب شوریده حال بر خیزد

سرخوش در « کلمات الشعراء » آورده از زمانیکه زبان بسخن
آشنا شده چنین معنی باین خوش خیال بلند فکر بروی عرصه نیامده در
حین حیات دیوانش مشهور آفاق و اشعارش عالمگیر بود خوانندگان
روم و سلاطین هند در نامه های خود از شاه ایران درخواست دیوان او
میکردند و شاه ایران برسم تحفه و هدایا میفرستاده است . . .

بعقیده نگارنده مولانا صائب را اگر « متبنی » ایرانی بخوانیم
سزا است زیرا که مانند وی مفلح و نکته سنج و باریک بین بوده معانی
بدیع دروغهای خود گنجانیده و سخنوران معاصر را تلخ کام گذاشته
و خود نیز گفته است :

تلخ کردی زندگی بر آشنایان سخن اینقدر صائب تلاش معنی بیگانه چیست ؟

این بود آنچه آقاي تربیت از احوال صائب نوشته اند لعلاوه

از غزلیات او اشعاری انتخاب نموده و تعریفی هم از قصاید و منظومه جنگی او کرده اند که از آن دو قسمت صرف نظر شد .

اما نظریه نگارنده :

باید دانست شعرای پارسی زبان از حیث طرز روش و سلیقه بر سه قسم هستند: خراسانیها - عراقیها - فارسیها و هر کدام از آنها در گفتار رای خود سبک خاصی اختیار کرده اند بطوریکه هر کس تتبع در اشعار پارسی داشته باشد محض شنیدن يك غزل یا قصیده بدون آنکه گوینده اش را بشناسد میتواند تشخیص دهد که شاعران از حیث بیان در ردیف کدام يك از این سه قسمت است .

ما بزرگان هر دسته را نشان میدهیم بدون آنکه داخل در بیان سبک و روش آنها شویم . چه هرگاه بخواهیم وارد در آن موضوع شویم از مقصد که بیان حال صائب است دور می‌مانیم .

بزرگان خراسانیها : فردوسی - رودکی - منوچهری - فرخی و عنصری است .

بزرگان فارسیها : سعدی و خواجه است . بزرگان عراقیها : کمال‌الدین و جمال‌الدین است این را هم بگوئیم نه آنکه هر کس عراقی است حتماً در گفتار بی سبک عراقیها است یا همینکه فارسی یا شیرازی شد قطعاً باید کلمه بندی او کلمه بندی آنها باشد یا اگر خراسانی است لازم است بطرز خراسانیها سخن راند چنین نیست بل اختیار هر يك از روشهای سه گانه بسته بذوق و سلیقه شاعر است .

چه بسیار از عراقیها بسبک خراسانیها و خیلی از فارسیها بطرز عراقیها سخن گفته اند و از شعراء خراسانی نیز بسیاری ذوق شیرازیها را پسندیده اند ولی روی هم رفته شعرای ما بنا بر طرز گفتار به سه قسمند : خراسانی - فارسی - عراقی .

این نکته را هم خاطر نشان میکنیم :

سبک ترکستانی که مکتوبیند مراد خراسانی است چه آفتاب ادبیات پارسی بعد از اسلام در روزگار سامانیها طلوع کرد و در عصر غزنویها مخصوصاً زمان سلطنت محمود بواسطه پیدایش فردوسی در وسط السهائ اقتدار آمد و چون این اختر تابناک همواره بدو بخش دربار سلطنت بوده و دربار سلطنت هم با آنکه در بخارا و غزنین بوده ولی باز مرکز و کرسی مملکت خراسان شناخته میشده است و خراسان آروز نیز غیر از خراسان امروز بوده است

خراسان آروز علاوه بر آنکه سرحد طبیعی خود را دارا بوده ترکستان را هم در زیر برداشته بنا بر این شعرای خراسانی را گاهی ترکستانی نیز گفته اند.

اما صائب که موضوع بحث ما است با آنکه از حدیث طرز بیان عراقی است ولی از روش فکر و خیال بهیچ دسته از شعرای سه گانه شبیه نیست . مگر آنکه همدیها را نیز دسته ای داشته و صائب را در رأس آنها قرار دهیم .

این شاعر دقیق نازک خیال فلسفه خیام را با اصول عقاید متصوفه بهم آمیخته و این دو اصل همه جا در اشعارش موج میزند . اما چون با طرز فکر و اصطلاحات مخصوص خودش بیان میکنند گیرندگی دیگری دارد . بعلاوه علوصفات و بزرگی روح او که از سرتاسر گفتارش ظاهر است خیلی جالب نظر و جاذب دقت است . صائب در علو طبع بمقامی است که حتی نسبت بنماز معشوق هم که هرگردن کشی را خاص کرده باز خود را منبع الطبع نشان داده و بی نیازی را نزدست نمیدهد .

با آنکه صدها شعر بر این رهان اثبات نظریه خود در دست داریم فقط شعر معروف او را مینویسیم :

سر زلف تو نباشد سر زلف دکری از برای دل ما قحط بریشمار است !

طبیعت کوئی همه ناملات و بدبختیهای عالم بشریت را يك كاسه کرده و بدست این شاعر حساس داده او هم با جبهه گشاده سر کشیده است. این است که اشعارش از اینگونه احساسات مملو است. از آن جمله است:

هر تلخیی که قست ما کرده است چرخ

می نام کرده ایم و بساغر فکنده ایم!

گفتار او در بدو امر بنظر مجموعه ای از افکار شاعرانه می آید ولی پس از اندک تأملی روشن میشود که همه آنها حقایق ثابتی است در عالم عمل. عشق - عرفان - فلسفه - نصاب سود مند - تأثرات زندگانی همه و همه میوه های شیرینی است که درخت گفتارش بدانها بارور است. در عین آنکه برای زندگانی مادی کوشش سعی و عمل را لازم دانسته و تشویق میکنند عالم صورت را چندان طرف اعتنا قرار نداده بلکه همیشه طرف حمله اوست چنانکه میگوید:

آقدر باتن مدارا کن که جان صافی شود

گندمت چون پاك گردد پای برغربال زن.

عفیده ما این است که صائب اگر چه خیلی دنیای مادی را طرف حمله قرار داده و مردم را بطرف خدا و اخلاق خوانده است ولی علت همه سویی مشرئی او نبوده است. چه وقتی شخص بخواهد داخل در احوال و صفات روحیه يك شاعر پاك دامن حساس شود باید نخست محیطی که شاعر در آن بوده است پیش چشم آورده و بعد محاکمه کند. صائب در بهترین زمان و یکی از اعصار خجسته ایران زندگانی کرده، یعنی تمام دوره سلطنت شاه عباس بزرگ و شاه صفی و شاه عباس کوچک را دیده، در این دوره یکی از ادوار درخشانی است که ایران بخود دیده است. مملکت آباد و باثروت، تجارت و فلاح در نهایت ترقی، از حیث سیاست هم آزاد و مقتدر بوده است.

اگر ایران آروز از همه اقطار جهان بالاتر نبوده لامحاله پست تر هم

نبوده است. و چون صائب چهار سال بعد از سلطنت شاه سلیمان از دنیا رفته درست چهل و سه سال پس از شاه عباس بزرگ زنده بوده است. و این همان زمانی است که ایران در اثر فتوحات شاه عباس بزرگ پیلا ترین پایه از معموری و امنیت رسیده و ایرانیها سرگرم عیش و تن پروری هستند و میروند که بعدها زمینه خرابی خود را بواسطه فساد اخلاق بدست یکمشت افغان فراهم کنند. اذاً چنان مینماید که این شاعر حساس از عواقب اینطور زندگانی اندیشناک است و چون بیشتر مرد اخلاق و اهل دل بوده نه سیاسی بنابراین مردم را بطرف اخلاق و خدا میخوانده و باز معلوم میشود از نفوذی هم که ملانماها در کارها و دربار داشته اند خیلی نگران بوده است و ما بآنکه مصمم شده ایم از آوردن اشعار برای اثبات نظر به خود امساک کنیم باز این يك شعر را از گفته های او در این موضوع مینویسیم :

تا سرانجام چه از یرده در آید کاسروز / دوره پرواری عمامه و قطر شکم است ؟

و این سرانجام همان دوره شاد سلطنت حسین است که پیشاپیش او را نگران داشته بود. حالا چنین شاعر دقیق و نازک خیالی که ممکن است پس از نشر انتخابات اشعارش يك انقلاب ادبی ایجاد کند بالا اقل دری دیگر بروی اهل ادب باز کند چرا باید مشهور نباشد ؟

ما علت را بیان کرده و پس از آن برده ای که بیشتر از دویت سال است بر جبهه شهرت این شاعر بزرگ کشیده شده برداشته و او را چنانکه اوست نشان میدهیم : عدم معروفیت او یکی بواسطه یگدست نبودن گفتار او است یعنی خیلی آسمان و ریسمان گفته است بطوریکه از وفور ریسمانها آسمانها پیدا نیست ! و دیگر تلاشی که برای بدست آوردن معانی غریب و غیر مانوس داشته طبعاً با اشعار او پیچیدگی داده که فهمش برای اشخاصی هم که ذوق متوسط دارند خالی از اشکال نیست ! بعلاوه اصراری که در بکار بردن صنایع لطیف شعری از قبیل :

مراعات نظیر - تشبیه - متضاد - استعاره داشته که حتی از عراقیها پارا

بالا تر گذاشته است يك كره ديگر بر آن بسچيدگيها زده است .

چون آنها بهم دست داده اشعار او رنگ خاصی گرفته و زیر همان رنگ مستور مانده است !

با این همه گاهی خیلی ساده حرف زده است ولی حکم بر اغلب رفته . بنا بر این نمیتوان لصاحب « تشکده » یا « مجمع الفصحاح » اعتراض کرد که چرا مزایای او را در پس پرده خفا گذاشته و گذشته اند . این گوینده عجیب آنچه مسلم است یکصد و بیست هزار شعر گفته است و نگارنده شعر برجسته ای که از او بدست آورده و انتخاب کرده در اثر بیش از یکسال کنجکاوی بوده است .

چنانکه از « مرآة الجمال » که تصور می رود بعد از صائب از کلیه اشعار او انتخاب شده است و قریب بیست هزار بیت بود ما هزار شعر انتخاب کردیم و در آخر انتخاب اشعار غزلیات با اسم انتخابات « مرآة الجمال » بسته ایم . از قصابش چیزی انتخاب نشد چون اسعار برجسته ای نداشت . جنگ شاه عباس ثانی را هم با « شاه جهان » پادشاه هند در فتح قندهار بنظم آورده مفصل هم هست بعضی تشبیهات و مضامین تازه نیز دارد با اینهمه احساساتش در آن منظومه بر خوبی شعرش رجحان دارد این جنگ در ۱۰۵۹ هجری بوده که هفت سال از سلطنت شاه عباس ثانی میگذشته صائب در آنوقت ارشفت سال چیزی بیشتر داشته ولی بکسی که شصت سال عمر گذرانده شد نمیاند حاصل فتاوش با يك نشاط و سرور قابل تمجیدی بن است . ایرانیها خوب زدند هدیهها خوب شکست خورده فرار کرده

و اینکه چیزی از آنها انتخاب نشد برای این بود که نمیشود بعد از فردوسی در موضوع جنگ از کسی شعر نشان داد . در میان شعرا بدو شاعر خیلی معتقد بوده است یکی خواجه و دیگری نظری نیشابوری چون خواجه بزرگتر از آن است که بتواند